

دفتر هفتم

از عموهایت
حریق سرد
شعر ناتمام
پیوند
برای شما که
عشق تان زندگی ست

از عموهایت

نه به خاطر آفتاب نه به خاطر حماسه

به خاطر سایه بام کوچکش

به خاطر ترانه ئی

کوچک تر از دست های تو

نه به خاطر جنگل ها نه به خاطر دریا

به خاطر یک برگ

به خاطر یک قطره

روشن تر از چشم های تو

نه به خاطر دیوارها - به خاطر یک چپر

نه به خاطر همه انسان ها - به خاطر نوزاد دشمنش شاید

نه به خاطر دنیا - به خاطر خانه تو

به خاطر یقین کوچکت

که انسان دنیائی است

به خاطر آرزوی یک لحظه من که پیش تو باشم

به خاطر دست های کوچک در دست های بزرگ من

و لب های بزرگ من

بر گونه های بی گناه تو

به خاطر پرستوئی در باد، هنگامی که تو هلهله می کنی

به خاطر شبنمی بر برگ، هنگامی که تو خفته ای

به خاطر یک لبخند

هنگامی که مرا در کنار خود بینی

به خاطر یک سرود

به خاطر یک قصه در سردترین شب ها تاریک ترین شب ها

به خاطر عروسک های تو، نه به خاطر انسان های بزرگ

به خاطر سنگفرشی که مرا به تو می رساند، نه به خاطر شاهراه های
دوردست

به خاطر ناودان، هنگامی که می بارد

به خاطر کندوها و زنبورهای کوچک

به خاطر نجار سپید ابر در آسمان بزرگ آرام

به خاطر تو

به خاطر هر چیز کوچک هر چیز پاک بر خاک افتادند

به یاد آر

عموهایت را می گویم

از مرتضا سخن می گویم.

حریق سرد

وقتی که شعلهٔ ظلم

غنچهٔ لب های ترا سوخت

چشمان سرد من

درهای کور و فرو بستهٔ شبستان عتیق درد بود.

باید می گذاشتند خاکستر فریادمان را بر همه جا پاشیم

باید می گذاشتند غنچهٔ قلبمان را بر شاخه های انگشت عشقی بزرگتر

بشکوفانیم

باید می گذاشتند سرماهای اندوه من آتش سوزان لبان تو را فرو نشاند

تا چشمان شعله وار تو قندیل خاموش شبستان مرا برافروزد ...

اما ظلم مشتعل

غنچهٔ لبانت را سوزاند

و چشمان سرد من

درهای کور و فرو بستهٔ شبستان عتیق درد ماند ...

شعر ناتمام

خرد و خراب و خسته جوانی خود را پشت سر نهاده ام

با عصای پیران و

وحشت از فردا و

نفرت از شما

.....

اکنون من در نیمشبان عمر خویشم

آنجا که ستاره ئی نگاه مشتاق مرا انتظار می کشد ...

در نیمشبان عمر خویشم، سخنی بگو با من

- زود آشنای دیر یافته! -

تا آن ستاره اگر توئی،

سپیده دمان را من

به دوری و دیری

نفرین کنم.

با تو

آفتاب

در واپسین لحظات روز یگانه

به ابدیت لبخند می زند.

با تو یک علف و

همه جنگل ها

با تو یک گام و

راهی به ابدیت.

ای آفریدهٔ دستان واپسین!

با تو یک سکوت و

هزاران فریاد.

دستان من از نگاه تو سرشارست.

چراغ رهگذری

شب تنبل را

از خواب غلیظ سیاهش بیدار می کند

و باران

جویبار خشکیده را

در چمن سبز

سفر می دهد...

پیوند

ای سرود دریاها! در ساحل خشمناک سکوت من موجی بزن

ستاره ترانه ئی برافروز

در بهت مغموم خون من ای سرود دریاها!

سه نوید، سه برادری،

بر فراز مون واله ری ین واژگون گردید

و آن هر سه

من بودم.

سیزده قربانی، سیزده هر کول

بر درگاه معبد یونان خاکستر شد

و آن هر سیزده

من بودم.

سیصد هزار دست، سیصد هزار خدا

سایت اتحادیه جوانان سوسیالیست انقلابی ایران

<http://www.javaan.net>

در تپه های قصر خدایان، در حلقه های زنجیر یکی شد

و آن هر سیصد هزار

منم!

آه! من سه نوید، سه برادری،

من سیزده قربانی، سیزده هر کول بوده ام

و من اکنون

عقدۀ ناگشودنی سیصد هزار دستم ...

ای سرود دریاها!

بگذار در ساحل خشمناک غریو تو موجی زخم

و بسان مروارید یکی صدف

کلمه ئی در قالب تو باشم

ای سرود دریاها!

برای شما که عشقتان زندگی ست

شما که عشقتان زندگی ست

شما که خشمتان مرگ است،

شما که تابانده اید در یأس آسمان ها

امید ستارگان را

شما که به وجود آورده اید سالیان را

قرون را

و مردانی زاده اید که نوشته اند بر چوبه دارها

یادگارها

و تاریخ بزرگ آینده را با امید

در بطن کوچک خود پرورده اید

و شما که پرورده اید فتح را

در زهدان شکست،

شما که عشقتان زندگی ست

شما که خشمتان مرگ ست!

شما که برق ستاره عشقید

در ظلمت بی حرارت قلب ها

شما که سوزانده اید جرقه بوسه را

بر خاکستر تشنه لب ها

و به ما آموخته اید تحمل و قدرت را در شکنجه ها

و در تعب ها

و پاهای آبله گون

با کفش های گران

در جست و جوی عشق شما می کند عبور

بر راه های دور

و در اندیشه شماست

مردی که زورقش را می راند

بر آب دوردست

شما که عشقتان زندگی ست

شما که خشمستان مرگ است!

شما که زیبائید تا مردان

زیبائی را بستایند

و هر مرد که به راهی می شتابد

جادوئی لبخندی از شماست

و هر مرد در آزادگی خویش

به زنجیر زرین عشقی است پای بست

شما که عشقتان زندگی ست

شما که خشمتان مرگ است!

شما که روح زندگی هستید

و زندگی بی شما اجاقیست خاموش،

شما که نغمه آغوش روحتان

در گوش جان مرد فرحزاست،

شما که در سفر پر هراس زندگی، مردان را
در آغوش خویش آرامش بخشیده اید
و شما را پرستیده است هر مرد خود پرست، -

عشقتان را به ما دهید
شما که عشقتان زندگی ست!
و خشمتان را به دشمنان ما
شما که خشمتان مرگ است!